

عارف روشن ضمیر و فقیه توانا

یادی از مولانا محمد عمر سربازی رحمه الله

حبیب الله مرجانی

گشت. او ظاهر آکودک بود و همانند همسن و سالانش علاقه زیادی به بازیهای کودکانه داشت، بلکه در زور بازو و شجاعت سرآمد همه بود، اما در عین برخورداری از طبع کودکانه، مردی بزرگ و عاقل به نظر می رسید. بالای سرش ز هوشمندی/می تافت ستاره بلندی. در همین سنین عشق مفرطی به نماز، روزه، ذکر و خواندن درود پیدا کرد. به اشعار عارفانه و مدیحه های زیبا علاقه بسیار از خود نشان می داد و اشعار زیادی از «دیوان حافظ» و «دیوان ملاحسن» از برداشت. محبت و عشق به پیامبر در اعماق قلب لطیفش جای گرفته بود و از همان زمان با سحر خیزی مأنوس بود. در شجاعت از بقیه جلوتر و یاور محرومان و ضعیفان بود. در شب های تار، یکه و تنها برای آبیاری درختان به باغهای دوردست می رفت و به خانواده اش خدمت می کرد. محترم و باادب بود و برای والدینش احترام و ارزش فراوانی قایل بود و در جلب رضایت آنان از انجام هیچ کاری شانه خالی نمی کرد. نسبت به سه گروه احساس محبت وافر داشت: اهل علم، اهل عرفان و اهل شجاعت. خداوند متعال نیز خصوصیات این سه گروه را در وجود او جمع کرد.

در هفت سالگی، در مسجد انزاء نزد عمویش مولانا گل محمد که به تازگی از دیوبند بازگشته بود به فراگیری روحانی قرآن پرداخت. در هشت و نه سالگی «پنج کتاب»، «مالا بدمنه» و «گلستان سعدی» را نزد حاجی غلام محمد رحمه الله آموخت. همزمان با نه سالگی وی، مدرسه ای دولتی در روستای اینک سرباز در زیر یک درخت شروع به کار کرد. پدرش او را به این مدرسه فرستاد. سال بعد کلاسها در چند اتاق تازه ساز دایر شد. وی در کنار دروس مدرسه دولتی کتابهای «بوستان سعدی»، «میزان و منشعب»، «صرف میر»، «منیة المصلی» و «قدوری» را نیز با جدیت تمام فرا گرفت.

یک امتیاز منحصر به فرد که محمد عمر در او ان نوجوانی به آن مفتخر گشت و در واقع سنگ بنای شخصیت و رمز موفقیتش در مراحل بعدی زندگی شد، ارتباط وی با اهل دل و پیوستن به سلک اهل طریقت در سن یازده سالگی بود. وی در این سن به دست «خلیفه غلام محمد نقشبندی» خلیفه مجاز «شاه ولی الله خراسانی هراتی» در سلسله نقشبندی مجددی، بیعت کرد و با کمال ذوق و شوق به اذکار و اورادی می پرداخت که به او تلقین می شد.

من میان مدح و گریه می تنم / یا بگیریم یا بگویم چون کنم
گر بگویم فوت می گردد بکا / و ر بگیریم چون کنم مدح و ثنا

نوشتن درباره عالمان و کاملانی که کارنامه خدمات و کمالاتشان گستره وسیعی را در بر گرفته و آفاق را در نور دیده است، چندان آسان نیست و می طلبد جمعی توانا از اهل قلم به انجام چنین کاری همت کنند. اما نگارنده با علم به بضاعت کم و قلم نوباوه خود، با اشاره استادی فرزانه و شفیق، جرأت یافت همچون خریداران یوسف، عرض ارادت به آستان مردی از تبار عارفان و مردان خدا داشته باشد و با اظهار محبت به بندگان نیک الهی، بهانه ای برای نزدیک شدن به مولای بی همتایش جست و جو کند.

سائلی را گفت آن پیر کهن / چند از مردان حق گویی سخن
گفت خوش آید زبان را بر دوام / تا بگویم حرف ایشان را مدام
گر نیم زیشان از ایشان گفته ام / خوش دلم کاین قصه از جان گفته ام
گر نداریم از شکر جز نام بهر / این بسی بهتر که اندر کام زهر

از تولد تا پایان مراحل تحصیل

در سال ۱۳۵۵ ه. ق. / ۱۳۱۵ ه. ش.، در پایان وقت سحر پنجشنبه سوم ماه مبارک ذوالحجه، در روستای دور افتاده ای به نام «انزاء»، در منطقه سرباز بلوچستان، در خانه ملا احمد فرزند ملا عبدالرحمان، از خاندان سادات، کودکی چشم به جهان گشود که جدش آخوند ملا عبدالرحمان او را «محمد عمر» نام نهاد، تا به میمنت این نام مبارک، این فرزند، خادمی مخلص از خادمان دین اسلام و پیروی صادق از پیروان نبی رحمت صلی الله علیه وسلم شود و نام بزرگمرد تاریخ اسلام حضرت عمر فاروق رضی الله عنه در وجود او روحیه حق پذیری و قاطعیت در دفاع از حق و حقیقت، و مبارزه با شرک و نفاق را بدمد.

امتیازات خدادادی «محمد عمر» از همان کودکی ظاهر بود و او را از سایر بچه های همسن و سالش متمایز می کرد. مادرش به وی می گفت: «در طول شبهای دراز، مثل اطفال دیگر پریشان نمی کردی، تا اینکه خودم رحم می آمد و بر می خاستم و به تو شیر می دادم». وقتی کمی بزرگتر شد، صفات یک مرد بزرگ در وجودش نمایان

خیر محمد جانلدی رحیم الله و بسیاری دیگر از شخصیت های برجسته آن زمان تأثیرات و تحولات عمیقی در فکر و روح مولانا گذاشت.

همنشینی و مصاحبت با این گونه رادمردان همتی بلند، فکری روشن، عزمی راسخ، علمی وافر، شجاعتی نادر، تواضعی بسیار، توکل قوی و روحیه ای سرشار رادر او آفرید و او را به فهم صحیح و عمیق دین رهنمون گشت.

صحبت از علم کتابی خوشتر است / صحبت مردان حق آدمگر است
دین مجو اندر کتب ای بی خیر / علم و حکمت از کتب، دین از نظر چشم احمد بر ابوبکری زده / از یکی تصدیق صدیق آمده
یا به قول مولوی جلال الدین بلخی علیه الرحمه:

صحبت صالح تو را صالح کند / صحبت طالح تو را طالح کند
نار خندان باغ را خندان کند / صحبت مردانت از مردان کند
در آن ایام، در کنار تحصیل علم، سخت مشغول تعلیم، تبلیغ، مناظره با بدعت گزاران و کجروان و نیز فعالیت های دیگر بود. از اعضای فعال حرکت دفاع از ختم نبوت، به نام «حزب احرار» به رهبری شاه عطاء الله بخاری رحمه الله بود و با کمال شجاعت، علم و درایت با فرقه باطله قادیانیت مبارزه و مناظره می کرد و همواره پیروز و سربلند بر می گشت.

در همین سال مدرسه «حنیفیه» را در محله «کلری» کراچی بنیان نهاد و رساله «وتد الایمان»، «خیر المقاصد» و «حقیقت ایمان و اسلام» را به رشته تحریر در آورد. کم کم آوازه اش مجامع عمومی و محافل دینی را فرا گرفت و نام «محمد عمر ایرانی» بر سر زبانها افتاد. سرانجام سالهای تحصیل علم با عزت، سربلندی، تلاش و پشتکار سپری شد و این فصل زیبا و پر نشاط از زندگی شان در سال ۱۳۳۳ ق. / ۱۳۳۲ ش. به سرانجام رسید. ایشان به محض فراغت از تحصیل، با کوله باری از اندوخته های علمی و تجربیات عمیق و خاطره های آموزنده و شیرین به دامان پر مهر وطن باز گشت.

در جست و جوی معرفت الهی و اصلاح باطن
مولانا رحمه الله پس از فرونشاندن عطش علمی خویش، شدیداً به اصلاح باطن و فراگرفتن علوم باطنی احساس نیاز نمود. البته قبلاً نیز در این بحر غواصی کرده بود، اما باز هم برای رسیدن به صفای درون و معارف عالم «احسان و تزکیه» در سال ۱۳۷۴ ق. / ۱۳۳۳ ش. به سوی افغانستان رخت سفر بست و در آنجا با قطب دوران شاه غوث محمد هروی بیعت کرد. شاه غوث محمد هروی در سال ۱۳۷۶ ق. وفات یافت. مولانا محمد عمر مجدداً در سال ۱۳۷۷ ق. عازم افغانستان شد و با علامه شاه بهاء الدین شهید (فرزند و خلیفه ارشد شاه غوث محمد هروی) تجدید بیعت کرد و بعد از سه سفر عرفانی و دعوی، به کمک ایشان سلوک عارفانه اش را در چهار

در سال سوم دبستان حالش دگرگون شد و با وجود تلاش پدر برای بازگرداندن وی به مدرسه، درس دولتی را رها کرد. از سوی دیگر روز به روز اشتیاقش برای فراگیری علوم دینی بیشتر می شد تا اینکه سرانجام در سال ۱۳۶۸ ق. / ۱۳۲۷ ش. به قصد تحصیل علوم دینی رهسپار کراچی پاکستان شد.

محمد عمر نوجوان یک سال را در مدرسه «احرار الاسلام» گذراند. سال دوم، به واسطه جدش مرحوم ملا عبدالواحد که ساکن کراچی بود، به مدرسه پر آوازه آن دیار، یعنی مظهر العلوم کده رفت. این نوجوان بلوچ ایرانی مورد توجه اساتید مدرسه مظهر العلوم، خصوصاً مولانا محمد صادق مدیر مظهر العلوم قرار گرفت. مولانا محمد صادق از شاگردان برجسته شیخ الهند مولانا محمود الحسن دیوبندی و از فارغ التحصیلان دانشگاه اسلامی دارالعلوم دیوبند بود و بین ایشان و ملا عبدالواحد رفاقت و صمیمیتی ویژه و دیرینه وجود داشت، و به خاطر شرکت در فعالیت های مبارزاتی چندی با هم در زندان بودند.

مولانا محمد عمر از اولین ملاقاتش با مولانا محمد صادق چنین حکایت کرده است: وقتی با پدر بزرگم خدمت مولانا رسیدیم، با نگاهی عمیق و تبسمی بر لب از پدر بزرگم پرسیدند: مجاهد! این نوه شماست؟ پدر بزرگم جواب داد: بله! سپس به زبان فارسی از من پرسیدند: تا حال چه می کرده ای؟ گفتم: در خدمت پدر و مادر بودم. و کتابهایی را که خوانده بودم نام بردم. پدر بزرگم گفت: با همین سن کم بیعت هم کرده است. با تعجب پرسیدند: در چه سنی؟ گفتم: یازده سالگی. گفتند: به خوبی های طریقت پی بردی؟ گفتم: بله! پرسیدند: چگونه؟ گفتم: به فیض آبا و اجدادم که در این سلک بودند. سوال کردند: چه حاصل کرده ای؟ گفتم: به پنج لطیفه از لطایف عالم امر رسیده ام. سپس سلسله نقشبندی را برای ایشان خواندم. دستی بر سرم کشیدند و فرمودند: «این فرزند من است، دستار او را همین حالا ببندید که ان شاء الله مولوی می شود».

مولانا محمد عمر رحمه الله در مدت اقامت و تحصیل در پاکستان علوم مختلف اسلامی، از جمله تفسیر، حدیث، فقه، صرف و نحو، بلاغت، تجوید و قرائت، اصول، منطق و ... را نزد علمای متبحر و نامداری همچون مولانا فضل احمد کراچی سندی، قاری محمد رعایت الله دیوبندی، مولانا عبدالحلیم افغانی، مولانا غلام مصطفی قاسمی سندی و ... آموخت.

در این مدت از نزدیک با علما و اندیشمندان، مکاتب مختلف مذهبی، فکری و سیاسی و آشنا شد. ارتباط مستقیم و مداوم با شخصیت های مشهور علمی، انقلابی و عرفانی، همچون مولانا شاه عطاء الله بخاری، مولانا احمد علی لاهوری، مولانا عبدالله درخوآستی، مولانا محمد یوسف بنوری، مفتی محمد شفیع عثمانی، مولانا عبدالغنی جاجرووی، مفتی محمد عثمان بلوچ، مولانا

سلسله عرفانی نقشبندیه، قادریه، چشتیه و سهروردیه به پایه تکمیل رساند.

تبلیغ و تعلیم دین

مولانا محمد عمر سربازی با جدیت تمام در منطقه سرباز کار تبلیغ دین را آغاز می کند و در رد سوم بی پایه و اعتقادات شرک آمیز، و بر افراشتن پرچم توحید، قدمهای راسخی بر می دارد. او هر جامی رود با حرارت و سوز درون، آتشی در دل خفتگان و غافلان بر پامی کند و با سخنان شورانگیز و مخلصانه، مردم را با حقیقت آیین یکتاپرستی آشنا می سازد و در این راه از هیچ ملامتی نمی هراسد. هم زمان کار جماعت تبلیغ را در منطقه پایه گذاری می کند و به مدت شش سال این کار را ادامه می دهد. خود ایشان در این باره نوشته است:

«در اکثر جاهای پای پیاده می رفتیم و توشه بردوش حمل می کردیم. گاه پنج نفر و گاه بیشتر بودیم. اولین جماعت ما بعد از نماز جمعه از روستای کوه میتگ در فصل زمستان به طرف جزان و رودان بیرون آمد. گاهی سه روز، گاهی هفت روز، گاهی ده روز و گاهی چهل روز می رفتیم. در این سفرها دچار بسی دشواری ها می شدیم.»
«در همان سالی که من برای تحصیل به پاکستان رفتم، مولانا محمد الیاس کاندهلوی رحمه الله، بانی نهضت دعوت و تبلیغ، وفات کرد و فرزندش مولانا محمد یوسف کاندهلوی رحمه الله جلسه ای گرفت و من از همان زمان با نهضت دعوت و تبلیغ آشنا بودم.» کلنگ اولین مرکز جماعت تبلیغ در ایران نیز به دست ایشان به زمین زده شد.

در سال ۱۳۸۰ ق. / ۱۳۳۹ ش. با کمک مولانا تاج محمد نسکنندی، مدرسه عزیزیه دپکور را که به علت رفتن حضرت مولانا عبدالعزیز رحمه الله به زاهدان به حالت تعطیل درآمده بود، به انزاع منتقل می کند و مدتی در آن به تدریس اشتغال می ورزد تا اینکه در یکی از سفرهای تبلیغی، گذرش به منطقه «کوه ون» می افتد؛ منطقه ای که اغلب ساکنان آن معتقد به مذهب انحرافی و کفر آمیز «ذکری» بودند. ذکری ها پیروان شخصی مدعی پیامبری به نام محمد اتکی (متولد ۹۹۷ ه. ق.) بودند که به جای نماز ذکر می کردند و اعتقادی به نماز، روزه، حج و دیگر احکام اسلامی نداشتند. اینجا است که غیرت ایمانی و دینی ایشان تحریک شده و برای از بین بردن این فتنه بزرگ، سخت اندیشناکی می شود. در دوران خود بیغزادر را تا ببینی سبز و سرخ و زرد را.

بارها برای دعوت نزد آنان می رود و آنها را به سوی دین حقیقی دعوت می نماید و در این راه نهایت جانفشانی را از خود نشان می دهد. خود ایشان در این باره می گوید: «آنچنان مبارزه نمودم که تهدید به مرگ شدم. حتی شخص مجاهدی مانند مولانا عبدالله رحمه الله [پدر بزرگوار مولانا عبدالعزیز رحمه الله] بنده را نصیحت

می کرد که زیاد دنبال ذکرهای ما مرو خطرناک است. شاید آنها شما را در دره ای بکشند و ما اصلاً خیر نشویم.»

در ادامه می افزاید: «بزرگترین زیارتگاههای شرک آمیز را خراب نمودم. زیارتگاههایی که بعضی علما از جن های آن می ترسیدند.»

تأسیس مدرسه منبع العلوم کوه ون

در سال ۱۳۸۱ ق. / ۱۳۴۰ ش. پس از اصرار مکرر اهل کوه ون، رؤیاهای بشارت دهنده، الهامات ربانی و استخاره بسیار حضرت مولانا رحمه الله در میان کوههای منطقه کوه ون در روستای خداآباد/پادینگ اساس مدرسه ای را گذاشت که بعدها در ردیف معروفترین مدارس دینی اهل سنت ایران قرار گرفت؛ جایی که در آن زمان از امکانات اولیه ای همچون آب و برق و جاده خبری نبود و شیخ با پای پیاده از انزاع تا پادینگ رفت و آمد می کرد.

مدرسه منبع العلوم کوه ون برای طالبان شریعت محمدی بهترین مدرسه، و برای تشنگان دریای معرفت الهی، بزرگترین خانقاه بود. خوشا به سعادت کسانی که هر دو را با هم جمع کرده و همانند شیخ بزرگ به مسلک عارفان طریقت و عالمان شریعت درآمدند. این مدرسه تاکنون صدها فارغ التحصیل به جامعه تقدیم نموده است و فرزندان این منبع علمی، بدعت شکنان و شرک ستیزانی هستند که در داخل و خارج کشور (افغانستان و پاکستان) به خدمت دین خدا و ارشاد بندگان او مشغولند.

مولانا از آن پس، مدرسه منبع العلوم را به عنوان پایگاهی برای احیای تعالیم اسلامی و تحقق بخشیدن به آرمانهای دینی خویش انتخاب کرد و با تألیف، تدریس، موعظه، اخذ بیعت، و تلقین ذکر، به روشنگری و هدایت اقشار مختلف مردم پرداخت. به نحوی که با گذشت زمان دلهای بسیاری متوجه این کوههای دور افتاده و سرزمین گرم و خشک گردید و همه برای علاج بیماری های روحی و حتی جسمی خویش به آنجا رجوع می کردند و با ارسال نامه های اصلاحی، خود را در اختیار او امر این شیخ کامل قرار می دادند. کلام خالصانه و زیبای مولانا چنان در دل مشتاقان رسوخ می کرد که هر کس از هر گوشه ای دست به قلم می شد و نامه ای به آن سوی می فرستاد و پس از آن لحظه شماری می کرد تا جواب نامه اش با خط زیبا و دلکش مولانا به دستش برسد و او بوسه عشق بر نامه دوست زند و آن را بر سر و دیده نهد و با خواندن نسخه شفابخش طبیب روحانیش، آن را سر لوحه زندگی و سلوک معنوی خویش قرار دهد. چنانکه مجموعه این مکاتبات در چند جلد به نام «مکتوبات سربازی» چاپ و منتشر شده است.

سفر حج

مولانا سربازی در سال ۱۳۸۵ ق. / ۱۳۴۴ ش. به زیارت حرمین شریفین

مستغرق در ذکر الهی به سوی منزل می رفت. میهمانان به میهمان خانه شیخ می رفتند و پس از لحظاتی، چای و صبحانه از منزل ایشان برای میهمانان آورده می شد؛ صبحانه ای ساده اما پر از برکت و نورانیت. ساعتی بعد از صرف صبحانه همه منتظر قدوم شیخ بودند و گاهی به خاطر ازدحام و کثرت مراجعین به دارالحدیث مدرسه منبع العلوم می رفتند و منتظر می ماندند. شیخ می آمد و بسیار بی تکلف و ساده در محلی روبه روی همگان می نشست. در مجلس هر کس سؤالی داشت، کتباً یا شفاهاً مطرح می کرد و شیخ با روشی حکیمانه و بیانی شیرین جواب می داد. چنان درباره مسائل حضور ذهن داشت که گمان می رفت از سؤال با خبر بوده و برای پاسخش اندیشیده است.

گاهی که از چگونگی رسیدن به محبت الهی سؤال می شد، احساس می گشت که آتشی در پنبه زار افتاده و درون شیخ شعله ای بر افروخته شده است. آتش عشق است کاندنر نی فتاد/ جوشش عشق است کاندنر می فتاد. چنان از محبت الهی سخن می گفت که بی اختیار اشک بر رخسار حاضران جاری می گشت. انگار همه می خواستند پیمان عشق و محبت با الله را با قطرات اشک امضا کنند.

در مجلسی پرسیده شد: عده ای ادعای عشق و محبت الهی دارند ولی با صحابه و یاران پیامبر صلی الله علیه و سلم بغض می ورزند؟ مولانا با ذکر توضیحی در مورد عرفان نظری و عرفان حقیقی، گفت: آنانکه به حقیقت عرفان رسیده اند در عشق الهی مستغرق اند و مهر خاموشی بر لب دارند، اما آنانکه در نظریات عرفانی فرو رفته و از حقیقت بی بهره اند، فقط مدعی عشق و محبت الهی اند. سپس گفت: عشق خدا و بغض صحابه و یاران پیامبر صلی الله علیه و سلم در یک دل جای نمی گیرد، و این شعر سعدی را ترنم کرد:

ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز/ کان سوخته را جان شد و آواز نیامد
این مدعیان در طلبش بی خبر اند/ آن را که خبر شد خبری باز نیامد

شوق عبادت

مولانا رحمه الله تمام عمر مبارک را در ریاضت و عبادت گذراند. پیوسته در ذکر و حضور بود. آثار کثرت ذکر و عبادت در جبین و سیمای مبارکش هویدا بود. طوری که به محض دیدن چهره اش یاد خدا تازه می شد و مصداق حدیث «اذا رؤوا ذکر الله» ظاهر می گشت.

سحرخیزی از کارهای مهم ایشان بود و با تمام توجه آن را پاس می داشت. به قول برادر بزرگوار ایشان، مولانا عبدالرحمن چابهار، در سفرهای طولانی که یکی دو ساعت به نماز صبح مانده بود و مامی خوابیدیم، متوجه می شدیم که حضرت شیخ رحمه الله خواب را گذاشته و مشغول تهجد هستند. گویا شیخ با افتخار

برای ادای حج مشرف شد. در این سفر که از راه دریا و از طریق امارات بود، به خاطر بعضی از مشکلات نزدیک سه ماه در بحرین مجبور به اقامت می شود. در این مدت با اقوام، افکار و شخصیت های بسیاری آشنایی می شود و مجالس و محافل و عظ و سخنرانی به زبانهای فارسی، عربی، اردو و بلوچی برگزار می کند.

در مدینه منوره به خدمت مولانا شیخ عبدالغفور مدنی مجددی رحمه الله می رسد و نزد ایشان تجدید اسباق تصوف می کند.

تواضع و فروتنی

مولانا محمد عمر رحمه الله نماد تواضع بود. به کسی اجازه نمی داد به مدح و ستایش ایشان پردازد. خود را کمتر از همگان می دانست. این در واقع همان جلوه «من عرف نفسه فقد عرف ربه» بود. چنان در عظمت معرفت الهی فنا بود که جایی برای خویش نمی یافت و چه خوب گفته اند: «از خود گذشتن لازمه به مولای بی انتها رسیدن است». همواره می فرمود: «در نزد ما چیزی نیست». و می گفت: «بنده فقط و فقط فردی ملا و معلم و از جهتی متعلم هستم و بس! تصور کردن حیثیتی غیر از این برای بنده، جستن آب از سراب است».

در یکی از مکتوبات خویش، در جواب شخصی که تقاضای بیعت کرده بود، نوشته است: «بنده شخصی مدرس و مذهبی ام و برای کسب باطن و اصلاح مریدان چندان نمی رسم. بیعت احقر محض تبرک است. احقر خودم تشنه کام و نارسیده در میدان عرفانم، چه رسد که بتوانم شما و دیگران را به مقصود برسانم. از اخلاق ناپسند و نازیبای من، غیر از خالق و خودم کسی را خبر نیست. شما چند ساده لوح، به رنگ طاووسی من فریب خورده اید و به دنبال من افتاده اید».

مجالس اصلاحی صبح جمعه

ارادتمندان برای سپری کردن شب و روز جمعه در کوی دوست، رنج سفر را به امید حصول گنج محبت تحمل نموده و شب را در میان کوههای کوه ون سپری می کردند و پس از شرکت در نماز صبح روز جمعه و کسب فیض از مجلس ذکر، به ادای نماز اشراق می ایستادند. سپس شیخ با کمال وقار و متانت همچون اقیانوسی خاموش به سوی منزلش روانه می شد. در قدمهای چنان استحکام و رسوخی نهفته بود که گویا کوه های کوه ون از هیبتش به لرزه در می آمد. چشم رایارای نظاره کردن طولانی به چهره منور و پر هیبتش نبود. او عصا بر زمین می زد و به سوی منزل گام بر می داشت و ارادتمندان شیفته و شیدای چهره نورانی و عصای پر هیبت و دریای معرفتی بودند که موج زنان به پیش می رفت. گویی فرشتگان همراهیش می کردند و او نظر بر قدم، سفر در وطن عرفان کرده و

می گفت:

با من آه صبحگاهی داده اند/سپوت کوهی به گاهی داده اند.
شاگردان ایشان می گویند: در اثنای درس، گاهی این شعر حافظ را در اهمیت آه و ناله سحرگاهی می خواند:
هر شبی در این ره صد بحر آتشین است
دردا که این معما شرح و بیان ندارد

صبر و استقامت

بزرگترین صفتی که بنیاد تمام فعالیت های دینی و تأثیرات مثبت در جامعه را تشکیل می دهد، صبر و استقامت است. چه زیبا گفته اند: «الاستقامة فوق ألف کرامة»؛ استقامت [در دین] باارزشتار از هزار کرامت است. مولانا محمد عمر از چنین استقامتی برخوردار بود و در نتیجه همین استقامت ایشان روستای پادیک که مرکز ذکری های منحرف و مرتد و منبع فساد و خرافات بود، به مرکزی بس عظیم و سرچشمه ای شفاف و زلال برای دین خدا و تعالیم اسلام و جایگاهی برای ترویج ذکر و دعا و للهیت و اخلاص تبدیل شد و «خداآباد» نام گرفت.

مولانا سربازی به همه ثابت کرد که می توان در میان دریای پرتلاطم و سیل های خروشان مادیت، کشتی نجات ذکر، اصلاح، احسان و تزکیه را به حرکت در آورد و جامعه غرق در طغیان مادیت را به ساحل نجات رهنمون شد.

محبت و ارادات نسبت به علمای دیوبند

مولانا در کنار محبت و ارادت به تمام سلف صالح، محبت خاصی نسبت به علمای دیوبند داشت. طوری که هرگاه از آنها سخن می گفت، عنان سخن را به دست عشق و محبت می داد و مشتاقانه در دریای محبت آنان شنا می کرد و ساعتها می گذشت و از ذکر خاطرات، فعالیت ها، مبارزات و مجاهدتهای علمای دیوبند خسته نمی شد.

یادم می آید یک بار در مجلس ایشان از علامه انور شاه کشمیری سخن به میان آمد. ناگاه لحن کلامشان عوض شد و گونه ای حماسی به خود گرفت و سخن به درازا کشید و از خصوصیات علامه انور شاه کشمیری، مقام بلند علمی، حافظه خارق العاده و خدمات ایشان یاد کردند و حاضرین جلسه که اکثر اهل علم بودند، سراپا گوش، محو در احساسات زیبا و پاک شیخ، متوجه گذر زمان نمی شدند. در بیان خاطرات خویش از شاه عطاء الله بخاری رحمه الله نیز چنین حالی به ایشان دست می داد.

جلسه بیعت و ذکر

مولانا محمد عمر رحمه الله با جاری کردن سلسله بیعت سلوک و

عرفان، به اصلاح مردم این مرز و بوم همت گماشت. به نحوی که خیل مشتاقان از مناطق مختلف ایران و افغانستان و پاکستان و حتی تاجیکستان و عراق برای شرکت در مجلس ذکر و بیعت با شیخ به سوی کوه ون روانه می شدند. از مشتاقان بیعت، ابتدا بر توحید، دوری از شرکت و بدعت و گمراهی و گناهان کبیره و، عهد و پیمان گرفته می شد، سپس جلسه ذکر شروع می شد. چه زیبا و دل انگیز بود آن سکوت سرتاسر معنویت و شور؛ سکوتی که در درون مریدان و ذاکران، آتش شوق را شعله ور می کرد و ناگاه در میان این سکوت، فریاد الله الله، قلب هر مشتاقی را به تکان در می آورد و سیل اشکها را جاری می ساخت!

مولانا توانست تصوف اسلامی را از هرگونه بدعت، خرافه و امور غیر شرعی پاک سازد و طریقت را دوشادوش شریعت پیش ببرد. به نحوی که می توان از ایشان به عنوان مجدد و احیاگر تصوف اسلامی، در زمان حاضر، در این خطه یاد کرد.

شجاعت در اظهار حق

ایشان در اظهار حق و دفاع از آن، مصداق «لایخافون فی الله لومة لائم» بودند. مصداق این صفت در زندگی ایشان به کثرت یافت می شود. به قول شیخ الاسلام مولانا عبدالحمید: «مولانا محمد عمر رحمه الله بر خلاف بسیاری از ما تابع مصلحت نبود و رضایت هیچ کس، جز خدا را در نظر نمی گرفت. آنچه خلاف شریعت بود، با آن مخالفت می کرد و در برابر آن ایستادگی می کرد.»

او در کوههای کوه ون ساکن بود و از کسی هراسی نداشت. چون منت هیچ کس بر وی نبود که به خاطرش حقی را بپوشاند یا از ترس از دست دادن پست و مقام و منفعت مالی، از باطلی دفاع کند.

او از رهیافتگان به حق و حقیقت استقبال می کرد و آنان را به آغوش محبت می گرفت. طوری که هر کس می خواست حقیقت صریح را به دور از هر مصلحت اندیشی و خوف و واهمه ای دریابد، به کوه ون سفر می کرد و گمشده اش را در آنجا می یافت.

اعتدال و میانه روی

شاید به این صفت مولانا کمتر اشاره شده باشد. البته ممکن است عده ای به خاطر تبلیغ سلاقی و افکار خویش مولانا را تک بعدی معرفی کرده اند و شاید برخی هم نتوانسته اند ابعاد مختلف شخصیت ایشان را دریابند. حقیقت این است که مولانا رحمه الله چنان با شرک و بدعت مخالف بود که در این راه حاضر بود جان بدهد. از طرف دیگر، برای اولیای الهی و سلف صالح چنان احترامی قائل بود که کمتر کسی به پای او می رسید. در کنار احترام به اولیای الله، از غلو و افراط نیز کاملاً به دور بود و از آن منع می کرد.

معرفی کردن شخصیت و آثار ایشان راه اندازی شود تا این میراث گرانبها در اختیار نسل معاصر و آیندگان قرار گیرد. حیف است که در این زمانه قحط الرجال، شخصیت، خدمات و آثار چنین رادمرد عارفی از دید جامعه اسلامی مخفی بماند و به فراموشی سپرده شود. از معروفترین آثار ایشان می توان به موارد ذیل اشاره کرد:

- ۱- تفسیر تبیین الفرقان، ۲- فتاوی منبع العلوم کوه ون، ۳- مکتوبات سربازی، ۴- زادالحقیر للحاج، ۵- شمشیر بران بر شرک و بدعات دوران، ۶- دیوان عمر، ۷- همه باید بدانند، ۸- شفاء الاسقام و الاحزان، ۹- سوغات برادران (در مورد طب گیاهی)، ۱۰- مقالات هفتگانه، ۱۱- خلاصة التصوف، ۱۲- سرگذشت خودنوشت، ۱۳- ضمائر الحکمة (ترجمه بصائر حکیم الامت)، ۱۴- رجاء المقبول (ترجمه اسوه رسول).

عروج عاشقانه

مولانا محمدعمر رحمه الله پس از هفت دهه زندگی با عزت و خدایی، دهها سال خدمت به دین و دفاع از شریعت اسلام و سنت خیر البشر و تحمل مشقت های این راه، بالاخره رنج فراق و جدایش از عالم ملکوت به سر رسید و پرده جسم دنیایی از چهره روح خدایی وی برداشته شد و جان به جان آفرین تسلیم کرد.

حجاب چهره جان می شود غبار تم

خوشا دمی که از این چهره پرده در فکنم

سحرگاه چهارشنبه ۲۴ صفر ۱۴۲۸ هـ ق/ ۲۳ اسفند ۱۳۸۵، همان لحظه لطیف و زیبایی بود که روح مولانا از حریم خلوت انس به بارگاه حضرت دوست و عالم قدس و ملکوت به پرواز درآمد. ایشان طبق معمول هر شب، وضو گرفته و برای نماز تهجد آماده می شدند که خدایش به سوی خویش فرا خواند. گویا زبان حال ایشان در آن لحظه این غزل حافظ شیرازی بوده است:

خرم آن روز کزین منزل ویران بروم/ راحت جان طلبم وز بی جانان
بروم/ دلم از وحشت زندان سکندر بگرفت/ رخت بریندم و تا ملک
سلیمان بروم/ در ره او چو قلم گر به سرم باید رفت/ با دل زخم کش و
دیدم گریان بروم/ نذر کردم گر از این غم به در آیم روزی/ تا در میکده
مستان و غزل خوان بروم/ به هواداری او ذره صفت رقص کنان/ تالب
چشمه خورشید درخشان بروم.

تشییع جنازه باشکوه

صبح آن روز، خیر جانگداز رحلت علامه بزرگ، مولانا محمدعمر سربازی رحمه الله، همچون صاعقه ای بر قلب ارادتمندان و اهل سنت ایران فرود آمد. قرار بود نماز جنازه ساعت یک و نیم بعد از ظهر برگزار شود. خدامی داند این خبر چگونه و با چه سرعتی به گوشه گوشه ایران و کشورهای منطقه رسید. علما، طلاب،

همواره به حقایق زندگی می پرداخت و از فرورفتن در اصطلاحات پیچیده صوفیانه و خوض در عالم اوهام و خرافات منع می نمود و در اصلاح اخلاق و علاج بیماری های روحی کوشا بود.

این اعتدال، وجود ایشان را به شخصیتی جامع و محبوب تبدیل کرده بود. طوری که هم مجاهدان راه حق او را مقتدای خویش می پنداشتند و نزد او می آمدند، و هم داعیان و مبلغان او را یک داعی نمونه دین می دانستند و از او حرف شنوی داشتند. علما و طلاب نیز در بسیاری از مسائل به او مراجعه می کردند و به جایگاه مسلم علمیش اعتراف داشتند. در تصوف و عرفان/ تزکیه و احسان نیز که خود شمع محفل و سلسله جناب این طریق بود. بدیهی است چنین جامعیتی بدون اعتدال و فهم صحیح و کامل از دین هرگز امکان پذیر نیست.

تبحر علمی

مولانا محمدعمر، در علوم اسلامی مهارتی فوق العاده داشت. در فن تفسیر با تجربه سی و چند ساله مطالعه و تدریس قرآن به صورت روزانه، توانست تفسیر علمی - عرفانی خویش را به نام «تبیین الفرقان» به مشتاقان معارف قرآنی هدیه کند. این تفسیر با استفاده از منابع متعدد توانسته است معلومات بی شماری را در خود جای دهد و دریچه ای از دریچه های معارف قرآنی را به سوی شیفتگان علم و حیانی بگشاید. این تفسیر از جمله بهترین و غنی ترین تفاسیر معاصر در کشور ماست که متأسفانه کمتر تبلیغ و معرفی شده است.

در علوم حدیث نیز ید طولایی داشتند. شش کتاب معروف حدیث (صحاح سته) را سالها تدریس نمودند و از دریای بی کران سنت نبوی گوهرهای بسیاری به شیفتگان عرضه کردند.

در عرصه فقه نیز فقیهی توانا و زبردست بودند. «فتاوی منبع العلوم» مجموعه ای گرانبها از تحقیقات فقهی و پاسخهای ایشان به استفتاهای اقشار مختلف است که در چندین جلد به رشته تحریر در آمده است.

در علم تاریخ نیز مطالعات و اطلاعات بسیاری داشتند. گاهی برای تشویق طلاب می گفتند: بنده فقط تاریخ البدایه و النهایه علامه ابن کثیر را (که چهارده جلد است) سه بار کامل مطالعه کرده ام.

در علم قرائت و تجوید نیز متبحر بودند و رساله ای به نام «ارشاد المجودین» در این زمینه تألیف کردند.

تألیفات

تعداد تألیفات ایشان بیش از هفتاد اثر است. می طلبد که برای بهره گیری هر چه بیشتر از آثار و تلاشهای علمی ایشان، مرکزی با عنوان «مؤسسه تنظیم و نشر آثار مولانا محمدعمر سربازی» به همت فرزندان، شاگردان و ارادتمندان ایشان جهت هر چه بهتر و بیشتر

۱- باید دانست که مدار انسانیت و کمال مقبولیت نزد حضرت احدیت - جل جلاله - موقوف بر دو چیز است: یکی چنگ زدن به طاعات الله و اطاعت از رسول خدا صلی الله علیه وسلم، و دوم خدمت خلق عموماً و اتحاد با اقشار مسلمین، و همین رمز برتری صحابه و یاران پیامبر بود (اطاعت و اتحاد).

۲- جان من! توحید و سنت را لباس ایمان خود بدان. اگر در این دو چیز خدا نخواست سهیل انگاری کردی، ایمان خود را برهنه و بی پرده کرده‌ای که به جویی در بارگاه الهی نمی‌ارزد.

۳- صحبت اهل دل را غنیمت دان. مثل صحبت آب صاف که چون جسم و لباس کثیف گردد، راهی غیر از صحبت آب ندارد؛ قال را بگذار و مرد حال شو/پیش مرد کاملی پامال شو.

۴- تلاوت قرآن کریم راهر مقداری از حفظ باشد یا روخوانی در هر شبانه روز، باید مصلح حیات و ممت خود شمرد که شمر حیات طیبه ابدی و متکفل تمام مهمات دینی و دنیویه است.

۵- سعی کن که اثر این چند چیز در قلب و دماغت (مغزت) جای نگیرد و گرنه باشتاب در دام نفس و شیطان می‌افتی؛ چرا که اینها دام فریب نفس و شیطانند برای گمراهی بشر: ۱- حب دنیا، ۲- حسد، ۳- کینه، ۴- خشم و غضب، ۵- بخل، ۶- حب جاه و ریاست، ۷- ریا و خودنمایی، ۸- کبر و غرور، ۹- عجب و خودپسندی، ۱۰- ظلم و عدم ترحم بر خلق، ۱۱- بریدن صلۀ رحم، ۱۲- مخالفت با والدین، اساتید، مشایخ و علمای ربانی.

۶- در موضوع تنقید صحابه رضی الله عنهم قول و قلم و دلیل کسی را اعتماد و اعتبار نباید کرد؛ اگر چه آن شخص امام مذهبی و علامۀ زمانی و قطب ولایتی و مؤرخ معتبری باشد. بزرگترین وسیله قرب و مقبولیت دربار خداوندی، دفاع از حریم صحابه و انتشار فضایل و مقام صحابه است، به قلم باشد یا به زبان. و در پایان نوشته‌اند، در حد توان این کمینه را نیز در دعاها یاد آورید.

«اللهم اغفر له و ارحمه و اكرم نزه و وسع مدخله و ابدله داراً خيراً من داره و أهلاً خيراً من أهله. اللهم لا تفتننا بعده و لا تحرمننا أجره. آمین یا رب العالمین».



منابع:

۱- سرگذشت خودنوشت، زندگینامۀ مولانا محمد عمر رحمه الله به قلم خود ایشان از تولد تا سال ۱۴۰۵ ه.ق.

۲- فتاویٰ منبع العلوم، جلد اول، شرح حال مؤلف به قلم محمد سلیم آزاد.

۳- ماهنامه تجربی بینات، شماره ششم، مقاله در فراق شیخ التفسیر و الحدیث مولانا محمد عمر سربازی به قلم امداد الله شهنوازی.

دانشگاهیان، محصلان و اقشار مختلف مردم از اقصی نقاط استان سیستان و بلوچستان و استانهای همجوار، با هر وسیله‌ای که میسر بود برای شرکت در نماز جنازه به سوی کوه ون رهسپار شدند. گویی ندایی آسمانی آنها را بدان جافرآمی خواند. از جاده اصلی تاروستای خداآباد (محل مدرسه منبع العلوم کوه ون) تقریباً یازده کیلومتر است؛ مسیری ناهموار و شنی که از میان رودخانه و لابه لای کوه‌ها و فراز تپه‌ها می‌گذرد. از ابتدا تا انتهای این جاده ماشین‌ها متوقف شده بودند. آنها که دیرتر رسیدند، تمام این مسیر را پیاده آمدند. به قول شیخ الاسلام مولانا عبدالحمید: «گویی تپه‌ها به حرکت درآمده بودند و راه می‌رفتند.» جمعیت از هر سو موج می‌زد. مردم حتی روی سقف خانه‌ها و ساختمان‌های مدرسه تا میان دره‌ها و کوه‌ها برای ادای نماز جنازه ایستاده بودند. همه اشک می‌ریختند و اظهار غم و اندوه می‌کردند. عده زیادی به علت دوری راه به نماز جنازه نرسیدند و فقط اندوهناک و غمگین لحظه خاکسپاری جنازه این مرشد بزرگ و انسان کامل را مشاهده کردند.

قبل از ادای نماز جنازه، شیخ الاسلام مولانا عبدالحمید و مولانا عبدالرحمن چابهار، سخنانی ایراد کردند و مردم را به صبر و استقامت و ادامه دادن راه آن فقید فرزانه فراخواندند. نماز جنازه به امامت مولانا عبدالرحمن چابهار برگزار شد و جنازه بر سر دستهای مشتاقان از مدرسه به محل قبرستان روستای خداآباد منتقل شد و بالآخره این خورشید هدایت در آن روز تاریخی و عجیب غروب کرد و امتی را دل‌فگار و بی‌قرار در غم و اندوه فرو برد. با درگذشت این عالم ربانی و عارف و فقیه عالیقدر، جامعه اهل سنت مرشدی مخلص و محبوب را از دست داد؛ «أنا لله و أنا الیه راجعون».

گزیده‌ای از وصیت‌نامه عمری

مولانا محمد عمر رحمه الله بنا بر این ارشاد نبوی صلی الله علیه وسلم «من مات علی وصیة مات علی سبیل و سنة و مات علی تقی و شهادة مات مغفوراً له»، و همچنین این ارشاد که «برای هیچ فرد مسلمانی شایسته نیست که مال و دارایی قابل وصیت داشته باشد یا وصیت در آن واجب باشد و دو شب را بدون نوشتن وصیت سپری نماید»، در ربیع الثانی سال ۱۴۰۵ ق. / آذر ۱۳۶۳ ش.، در سن ۴۹ سالگی وصیتنامه خویش را نوشت و در آن به بیان طریقه تجهیز و تکفین، عزاداری مطابق سنت و ذکر وصیت‌هایی پدران و عالمانه به اولاد، بستگان، شاگردان، مریدان و نهایتاً توصیه‌هایی به عموم مؤمنان پرداخت. این رساله پس از بیست سال، چند ماه قبل از وفات ایشان مجدداً چاپ و انتشار یافت.

در اینجا به عنوان حسن ختام این نوشتار، گزیده‌هایی از این وصیتنامه که خطاب به عموم مسلمانان نوشته شده است، نقل می‌گردد: